

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطالعات فقه سیاست

دوفصلنامه علمی - تخصصی

سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ۱۴۰۲



صاحب امتیاز: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام

مدیر مسئول: آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانی

سر دبیر: سید جواد حسینی گرگانی



هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

- ◆ ابوالقاسم مقیمی حاجی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ احمد مبلغی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ سید جواد حسینی گرگانی (مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، دکتری فقه روابط بین الملل)
- ◆ قاسم شبان نیا (عضو هیأت علمی مؤسسه امام خمینی علیه السلام، دکتری علوم سیاسی)
- ◆ مجتبی عبدخدایی (عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی، دکتری روابط بین الملل)
- ◆ محمد جواد نوروزی (استاد مؤسسه امام خمینی علیه السلام)
- ◆ محمد قاسمی (مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، دکتری فلسفه سیاسی)
- ◆ میر تقی حسینی گرگانی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ محمد سعید واعظی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)

دبیر تحریریه: محمد قاسمی

ویراستار: محسن اکبری

صفحه آرا: محسن شریفی

دبیر اجرایی: حسین حمزه

طراح جلد: حمیدرضا پورحسین

مترجمان: ابراهیم حسن (عربی) - جاوید اکبری (انگلیسی)

مجوز انتشار نشریه مطالعات فقه سیاست در زمینه فقه و علوم سیاسی (تخصصی) به زبان فارسی و ترتیب انتشار دوفصلنامه به نام مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام در تاریخ ۱۴۰۰/۲/۲۰ به شماره ثبت ۸۷۸۲۶ از سوی معاون امور مطبوعاتی و اطلاع رسانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی صادر گردید.

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، معاونت پژوهش، دفتر دوفصلنامه مطالعات فقه سیاست

تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴ - ۰۲۵ - دورنگار: ۳۷۷۳۰۵۸۸ - ۰۲۵

قیمت: ۴۰۰۰۰۰ ریال





Jurisprudential Explanation of the Extent of Obedience to the Jurist

Muhammad Qāsimi¹

Abstract

The issue of the guardianship of the jurist [wilāyat al-faqīh] and his representation of the infallible Imam (peace be upon him) in the age of occultation is a well-known theory of Shiite jurists, if not consensus. According to the theory of the guardianship of the jurist, the obligation to obey the infallible and the prohibition of opposing them in social affairs has been delegated to the jurist. Irrespective of the debates about the evidence and underlying proofs in support of the guardianship of the jurist and its scope, the extent of obedience to the guardian of the jurist and the prohibition of opposing him have not been properly explained. The present research has put forth the scope and tradition of obeying the legal guardian as its problem and has tried to prove that by referring to religious texts and using the inferential method, obeying the legal guardian is very much the same as obeying the infallible Imam (peace be upon him). This means that the orders and rulings of the jurist, in the same area where the ruling of the jurist is established, will be the same as the orders and rulings of the infallible, peace be upon him. The fact that a legal guardian is prone to error and the possibility of committing mistakes in the obligations issued by him do not become a license for disobedience to him. Even in the case of a conflict between the knowledge of a duty-bound person and a mandatory ruling issued by a qualified jurist, the mandatory ruling of the jurist takes precedence, and a violation of his ruling is not permissible in Islamic Sharī'a.

Keywords: obedience to the legal guardian (walī al-faqīh), extent of obedience, legal guardian, possibility of error, knowledge of error.



1. Alumnus of the Islamic Seminary of Qom, doctor of political philosophy and researcher at the Jurisprudence Center of Pure Imams (a) (m.ghasemi@whc.ir)

تبیین فقهی گستره اطاعت از ولی فقیه

محمد قاسمی^۱

چکیده

مسأله ولایت فقیه و نیابت او از امام معصوم علیه السلام در عصر غیبت - اگر نگوئیم اجماعی - نظریه مشهور فقیهان شیعه است. بر اساس نظریه ولایت فقیه، وجوب اطاعت از معصوم و حرمت مخالفت با ایشان در امور اجتماعی، به فقیه جامع الشرایط واگذار شده است. صرف نظر از مباحث مطرح در باب ادله ولایت فقیه و محدوده آن، گستره اطاعت از ولی فقیه و حرمت مخالفت با ایشان، به درستی تبیین نشده است. پژوهش پیش رو، گستره و سنخ اطاعت از ولی فقیه را مسأله خویش قرار داده و تلاش نموده با رجوع به متون دینی و روش اجتهادی، ثابت نماید که سنخ اطاعت از ولی فقیه و امام معصوم علیه السلام یکسان است؛ بدین معنا که اوامر و نواهی فقیه متصدی ولایت، در همان محدوده ای که ولایت فقیه ثابت است، همانند اوامر و نواهی معصوم علیه السلام خواهد بود. عدم برخورداری ولی فقیه از ملکه عصمت و احتمال خطا در الزامات صادره از ایشان، مجوز نافرمانی او نیست؛ حتی در فرض تعارض علم مکلف با حکم الزامی برآمده از علم فقیه جامع الشرایط، حکم الزامی فقیه مقدم می شود و تخطی از حکم ایشان، فاقد مجوز شرعی است. واژگان کلیدی: احتمال خطا، اطاعت از ولی فقیه، علم به خطا، گستره اطاعت، ولی فقیه.

۱. دانش آموخته حوزه علمیه قم؛ دکتری فلسفه سیاسی و پژوهشگر مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام (m.ghasemi@whc.ir).



مقدمه

مقوم هر حکومتی، اطاعت و پیروی مردم از دستورات حاکم و رئیس آن حکومت است؛ زیرا عامل اصلی اینکه حاکم و ولی امر بتواند جامعه را به اهدافی که برایش ترسیم شده است سوق دهد، اطاعت از دستورات اوست؛ بلکه حتی اگر در رأس حکومت، شخصیتی چون امیرالمؤمنین (ع) نیز قرار داشته باشد، بدون اطاعت مردم از او، نیل به اهدافی که حکومت برای آن ترسیم شده است، ممکن نخواهد بود. بنابراین به خاطر نبود روحیه اطاعت‌پذیری در مردم کوفه، دشمنان امیرالمؤمنین (ع) در جریان جنگ صفین، این بشارت را به یکدیگر می‌دادند که بر سپاه آن حضرت پیروز خواهند شد. نصر بن مزاحم آورده است که حجاج بن صمه به معاویه این گونه بشارت می‌داد که تو بر سپاه امیرالمؤمنین (ع) پیروز خواهی شد. وی در تفسیر دیدگاه خویش، این گونه استدلال می‌کرد: مردمی با معاویه هستند که چون سخن گوید در مقابلش کلامی نگویند و چون فرمانی دهد چیزی نپرسند و چون و چرا نکنند؛ ولی در سپاه امیرالمؤمنین (ع) کسانی هستند که چون حکمی را بیان نماید، در مقابلش اظهار نظر کنند و چون فرمانی دهد، چون و چرا کنند. (نصر بن مزاحم، ص ۷۸)

میان مشروعیت سیاسی و حق اطاعت، تلازم وجود دارد. اگر مشروعیت سیاسی برای حاکم جامعه را بپذیریم، در پی آن، حق اطاعت هم برای او انکارناپذیر خواهد بود. در واقع، نزاع در مسأله مشروعیت سیاسی - که اصلی‌ترین مسأله در دانش‌ها و گرایش‌های سیاسی به شمار می‌آید - این است که ثابت شود چه کسی حق دارد امر و نهی نماید یا از چه کسی باید اطاعت کرد؟ بر اساس آموزه‌های اسلامی، آنچه باید محور اطاعت قرار گیرد، اراده و خواست خداوند متعال است؛ بنابراین از کسی می‌توان اطاعت کرد که نخست، مأذون از ناحیه خداوند باشد: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (نساء: ۶۴) و بعد، چیزی جز اراده الهی را از مردم نخواهد و از چیزی جز غضب الهی مردم را بر حذر ندارد: «لَتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (نساء: ۱۰۵) بنابراین حاکمان جامعه باید از مقام عصمت برخوردار باشند.

اذن الهی به اطاعت از انبیاء و اوصیاء ایشان تعلق گرفته است «أَشْرَكَ بَيْنَ الْأَوْصِيَاءِ وَ الرُّسُلِ فِي الطَّاعَةِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۸۶)^۱ در اطاعت از انبیاء و اوصیاء به جهت مقام

۱. روایت به جهت اینکه ابوالحسن عطار در سلسله سند این روایت، جرح و تعدیلی در کتب رجالی ندارد، ضعیف تلقی می‌شود. البته گفتنی است در کتب اربعه، تنها همین روایت از وی نقل شده است. بنابراین وی فردی عادی بوده و از اساس راوی نبوده است تا مورد توجه رجالی‌ها واقع شود.



عصمتی که برایشان ثابت است، می‌توان اطمینان یافت آنچه آنان بیان می‌دارند بر آمده از هوای نفس خویش یا هوای نفس سایر افراد جامعه - حتی اکثریت آنان - نیست. نظر به اینکه ضرورت وجود حکومت و حاکمیت سیاسی، مقید به عصر حضور و غیبت نیست و اجماع فقیهان شیعه بر عدم ولایت غیر فقیه منعقد شده است (صافی گلپایگانی، بی‌تا، ص ۲۴) نمی‌توان ولایت فقیه در عصر غیبت را انکار نمود؛ به عبارت دیگر، حق اطاعت در عصر غیبت برای فقیه جامع الشرایط خواهد بود. بنابراین، پرسشی که مورد توجه قرار خواهد گرفت اینکه گستره اطاعت از ولیّ امر - اعم از معصوم و غیر معصوم - و عصیان از او، تا کجاست؟ و آیا می‌توان گفت که سنخ اطاعت و عصیان در ولیّ امر معصوم علیه السلام و غیر معصوم، یکسان است؛ یعنی اگر پذیرفتیم که اطاعت از معصوم علیه السلام واجب و عصیان او حرام و این وجوب و حرمت، مقید به هیچ قیدی نیست، آیا اطاعت از ولیّ امر غیر معصوم نیز چنین خواهد بود؛ یا اینکه وجوب اطاعت و حرمت عصیان، مشروط و مقید به عدم احتمال خطا یا عدم علم به خطای ایشان است؟

عمده مباحث مطرح پیرامون ولایت فقیه به اختیارات ولیّ فقیه اختصاص یافته است؛ برای نمونه، مرحوم نائینی پس از آنکه با استناد به روایت عمر بن حفصه و روایات مشابه آن، اصلی‌ترین مصداق مشروع برای حاکمیت را فقیه جامع الشرایط می‌داند، در همین حال بر این نکته تأکید می‌کند که در برخی امور نمی‌توان میان ولیّ امر فقیه و ولیّ امر معصوم علیه السلام این‌همانی قائل شد. برای نمونه، در مسأله وجوب یا عدم وجوب تعیینی نماز جمعه در عصر غیبت بر این باور است که شرط وجوب عینی نماز جمعه، حضور معصوم علیه السلام است؛ بنابراین در عصر غیبت، این تکلیف اجتماعی حتی با وجود ولیّ امر فقیه، واجب نیست. هم‌چنین در مسأله جهاد ابتدایی و اجرای حدود نیز میان فقیهان شیعه اتفاق نظر وجود ندارد. برخی این دو تکلیف را منحصر در عصر حضور معصوم واجب و لازم الاجرا می‌دانند (امام خمینی، ب. بی‌تا، ج ۱، ص ۴۸۳) و حتی برخی بر این مسأله ادعای اجماع را مطرح نموده‌اند؛ اما در مقابل، برخی دیگر ضمن ردّ ادعای اجماع و ادله مطرح‌شده در تأیید این اجماع، گستره این وجوب را در عصر غیبت نیز جاری و ساری می‌دانند (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۱) ولی پیرامون سنخ اطاعت از ولیّ فقیه آن‌گونه که باید، پژوهشی صورت نگرفته است.

از این نکته نباید غفلت کرد که علم به خطای فقیه متصدی ولایت و فقیه متصدی فتوا، متفاوت است. فقیه متصدی فتوی بر اساس حدس خویش از متون دینی، حکم شرعی را استنباط می‌کند. بر این اساس، جواز مراجعه به ایشان فقط در جایی جایز است که مکلف علم به حکم



شرعی عمل نداشته باشد. بنابراین سخن از وجوب اطاعت در این فرض، سالبه به انتفای موضوع است؛ ولی در بحث فقیه متصدی ولایت، وجوب اطاعت حتی در فرض علم مکلف به خطای ایشان، محل بحث و اختلاف نظر است. پژوهش پیش رو از میان سه نظریه نصب، انتخاب و شورای فقیهان در عصر غیبت، با تمرکز بر نظریه نصب، پاسخ به پرسش‌های پیش‌گفته را مورد توجه خویش قرار داده است؛ ابتدا گستره اطاعت از معصوم علیه السلام را به بحث می‌گذارد؛ سپس گستره اطاعت از ولی امر غیر معصوم - یعنی فقیه جامع شرایط عدالت، علم و مدیریت - را مورد پژوهش قرار می‌دهد و سعی دارد تا دیدگاه موافق و مخالف را مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد.

۱. گستره وجوب اطاعت و حرمت عصیان از ولی امر معصوم علیه السلام

آیات و روایاتی که بر وجوب اطاعت از انبیاء و اوصیای الهی، به ویژه اهل بیت علیهم السلام دلالت دارند، بیانگر این مطلب است که اطاعت از این ذوات مقدسه در آنچه که در قالب امر و نهی صادر می‌شود، بدون هیچ قیدی واجب است. برخورداری انبیاء و اوصیاء علیهم السلام از مقام عصمت، دلیل روشنی است بر اینکه آنچه از ناحیه آنان صادر می‌شود، چیزی جز اوامر و نواهی الهی نبوده و ذره‌ای احتمال انحراف در آنها وجود ندارد. طبیعی است که در این حالت، انکار حکم معصوم، انکار خدای متعال و اطاعت از او اطاعت از خدای متعال خواهد بود.

۱-۱. وجوب اطاعت از انبیاء علیهم السلام

قرآن کریم بارها و با عبارات متعدد، بر مسأله وجوب اطاعت از انبیاء علیهم السلام تأکید نموده است. گاهی مستقیم مسأله اطاعت را مطرح و جعل نموده و بر این اساس ضمن امر به اطاعت از خداوند متعال، به اطاعت از انبیاء و در رأس آنان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، و اولی الامر دستور داده می‌شود؛ مانند آیه ۵۹ سوره نساء: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...».

در برخی آیات از زبان انبیاء، امر به اطاعت ایشان نموده است؛ یعنی انبیاء در کنار امر به تقوای الهی، دستور به اطاعت از خویش نیز داده‌اند: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ». (شعراء: ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۶۳؛ و زخرف: ۶۳ و آل عمران: ۵۰) هم‌چنین در برخی آیات به صورت غیر مستقیم و از طریق بیان آثار اطاعت و عصیان از انبیاء علیهم السلام بر وجوب اطاعت از ایشان تأکید نموده است. آیه ۱۷ سوره فتح از این قسم آیات است: «... وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَنْ يَتَوَلَّ يَْعَذَّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا». حتی در برخی آیات، اطاعت و عدم



اطاعت از انبیاء، شاخص ایمان و کفر بیان شده است. کسانی که اطاعت از انبیاء را بدون کمترین نافرمانی لسانی، عملی و قلبی پذیرفته‌اند، در گروه اهل ایمان قرار می‌گیرند و کسانی که در هر یک از مراحل لسانی، عملی و قلبی، از اطاعت انبیاء الهی تمرد نمایند، جزو کفار و مشرکان قرار خواهند گرفت: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء: ۶۵) شبیه به همین مضمون، آیه ۵۹ سوره نساء است: «... فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا».

۱-۲. حرمت عصیان از انبیاء ﷺ

به همان میزان که قرآن کریم بر مسأله اطاعت از انبیاء - به ویژه پیامبر گرامی اسلام ﷺ - تأکید فرموده، از عصیان آنان نیز نهی نموده است.

قرآن کریم به صورت شدید نسبت به نافرمانی خداوند متعال و پیامبرش هشدار می‌دهد. برای نمونه: «وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ» (نساء: ۶۰)؛ و «وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا» (احزاب: ۳۶) و «وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا» (جن: ۲۳).

۱-۳. وجوب اطاعت و حرمت عصیان نسبت به اوصیاء ﷺ

در مسأله وجوب اطاعت و حرمت عصیان میان انبیاء و اوصیاء ﷺ تمایزی وجود ندارد. هم‌چنین در گستره اختیارات میان پیامبر گرامی اسلام ﷺ و سایر معصومین ﷺ، هیچ تفاوتی وجود ندارد. این مطلب آشکارا و به روشنی در روایات آمده است. برای نمونه: «لَا وَاللَّهِ مَا فَوَّضَ اللَّهُ إِلَيَّ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ إِلَّا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ إِلَى الْأَئِمَّةِ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (نساء: ۱۰۵) وَهِيَ جَارِيَةٌ فِي الْأَوْصِيَاءِ ﷺ؛ به خدا قسم، خداوند اختیار امر و نهی به بندگان را به احدی جز پیامبر و اهل بیت او نداده است؛ چنان‌که فرموده است: ما قرآن را به سوی تو نازل کردیم تا بین مردم بر اساس آنچه اراده الهی است، حکم برانی. ما اهل بیت نیز وظیفه داریم این‌گونه حکمرانی نماییم.» (همان، ج ۱، ص ۲۶۸).^۱ هم‌چنین: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ خَيْرًا

۱. چنان‌که علامه حلی در خلاصه الاقوال به آن اشاره کرده است، پیرامون محمد بن سنان زاهری در سند این روایت، بین رجال‌های متقدم اختلاف دیدگاه وجود دارد. شیخ مفید، وی را توثیق کرده است؛ شیخ طوسی و نجاشی وی را متهم به غلو نموده و در نتیجه، تضعیفش کرده‌اند، مرحوم کشی در یک جا او را توثیق نموده و در جای دیگر تضعیفش کرده.



فِي خِلَافٍ أَمَرْنَا خدای متعال به احدی اجازه مخالفت از اوامر و دستورات ما را نداده است». (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۶۵)^۱

بنابراین اگر فرد - به هر طریقی - یقین داشته باشد که حاکم معصوم در صدور حکم اشتباه کرده است، باز هم اطاعت واجب است؛ بلکه حتی در برخی متون دینی صرف اعتقاد - و نه انتقاد و یا اعتراض لسانی - به اینکه اوامر و نواهی صادره از ناحیه آن حضرات در محل و مورد خودش نبوده، مراحل از کفر و مغلّ به ایمان و دیانت فرد دانسته شده است؛ «لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ حَجُّوا الْبَيْتَ وَ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ ثُمَّ قَالُوا لَشَيْءٍ صَنَعَهُ اللَّهُ أَوْ صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَلَّا صَنَعَ خِلَافَ الَّذِي صَنَعَ أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ؛ اگر عده‌ای تمام واجبات الهی را خالصانه انجام دهند و فقط نسبت به یکی از دستورات الهی یا نبوی، در ظاهر یا باطن دچار تردید و انکار قلبی شوند، به خاطر همین انکار و تردید، در زمره مشرکان خواهند بود». (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۹۰)^۲

→ کرده است و در نهایت خودش ترجیح داده است که نسبت به وی، متوقف باشد و اظهار نظر نکرده است. (۲۵۲-۲۵۳). این اختلاف در میان متأخران و معاصران نیز وجود دارد. برخی او را توثیق نموده (محمد باقر مجلسی، ۱۴۲۰ق، ص ۱۶ و شبیری زنجانی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۴۲۹) و برخی او را تضعیف نموده‌اند (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۱۷۴ و خویی، ۱۴۱۸ق، ص ۴۶۸۷). در میان جمع‌بندی این دیدگاه‌ها به نظر می‌رسد که دیدگاه شیخ مفید از قوت بیشتری برخوردار است؛ زیرا فارغ از اینکه جمع زیادی از اصحاب و شیعیان از وی روایت نقل نموده‌اند و این خود نشانه‌ای است بر اینکه وی را قابل اعتماد می‌دانسته‌اند؛ از چند جهت می‌توان وثاقت محمد بن سنان زاهری را به دست آورد: اولاً، تعریف غلو میان اصحاب اختلافی است. بنابراین نمی‌توان نتیجه گرفت که چون برخی از رجال‌ها فردی را غالی دانسته و در نتیجه باورمند به ضعف او شده‌اند، دیگران نیز حکم به ضعف نمایند؛ به ویژه اینکه احمد بن محمد بن عیسای اشعری که در مسأله غلات بسیار سخت‌گیر بود، تا جایی که برخی از راویان را به همین جهت از قم اخراج کرده است (سید مهدی بحر العلوم، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۷۰)، روایات متعددی (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۷۳، ۳۹۰، ۳۹۳ و ج ۲، صفحات ۶۲، ۷۱ و...) از محمد بن سنان نقل نموده و به او اعتماد کرده است.

ثانیاً، برخی از اصحاب اجماع، مانند حماد بن عیسای جهنی (همان، ج ۲، ص ۴۷۲)، صفوان بن یحیی بجلی (همان، ج ۴، ص ۱۲۲) به وی اعتماد نموده و مستقیماً از او نقل روایت کرده‌اند. ثالثاً، در موارد گوناگونی از کامل الزیارات، من لایحضره الفقیه و تفسیر علی بن ابراهیم قمی، وی در سلسله اسناد روایات واقع شده است. بر اساس مبنای نگارنده، روایانی که در سلسله اسناد روایات این سه کتاب واقع شده‌اند، با استناد به شهادت عام مؤلفان آنها، قابل اعتماد خواهند بود.

۱. روایت به سند صحیح از امام باقر (ع) نقل شده است. راویان آن عبارتند از جمعی از مشایخ کلینی (۵ نفر)، احمد بن محمد بن عیسی، عبدالرحمن بن ابی نجران، عاصم بن حمید و ثعلبة بن میمون.
۲. روایت به سند صحیح از امام صادق (ع) صادر شده است. راویان آن عبارتند از جمعی (چهار نفر) از مشایخ کلینی، احمد بن محمد بن خالد، احمد بن محمد بن ابی نصر، حماد بن عثمان و عبدالله بن یحیی کاهلی.



۲. سرایت وجوب اطاعت و حرمت عصیان از معصوم علیه السلام به ولی فقیه

شواهد و قرائنی که در کلام فقیهان شیعه وجود دارد، نشانگر این است که این بزرگواران، سرایت وجوب اطاعت از ولی امر معصوم علیه السلام به فقیه جامع الشرایط را مفروغ عنه تلقی نموده‌اند. برای نمونه، سید مرتضی در بحث تولی ولایت از جانب سلطان جائز، بر این باور است که معارضه و مخالفت با فرد متولی - منوط بر اینکه وی از اهل حق بوده و حاکمیتش در مسیر خلاف سلطان جور باشد - جایز نیست. وی در پاسخ به این پرسش که چگونه می‌توان تشخیص داد که والی از جانب سلطان جائز، تافته‌ی جدا بافته از سلطان است؛ چنین پاسخ می‌دهد که بر اساس قرائن و شواهد معتبر - مانند شهرت به تقوا - می‌توان به این مهم دست یافت. (شریف مرتضی، ۱۳۷۷ش، ج ۲، ص ۹۴ و ۹۵) این نظریه بیانگر آن است که بر اساس دیدگاه سید، اگر سلطان جامعه اسلامی - و نه صرفاً کارگزارانش - از اهل عدل و حق باشند، اطاعت از او واجب و معارضه و مخالفت با او جایز نخواهد بود. از این بیان سید، اولویت اطاعت از فقیه جامع الشرایط که متصدی امر حکومت است، استنباط می‌گردد.

برخی فقیهان شیعه معتقدند اولی الامر که در قرآن کریم - آیات ۵۹ و ۸۹ نساء - 'به اطاعت از آنان امر شده است؛ علاوه بر معصومین علیهم السلام فقیه متصدی امر ولایت در عصر غیبت را نیز شامل می‌شود. اگرچه عمده مفسران و فقیهان شیعه این مقام را صرفاً بر معصومین علیهم السلام قابل انطباق دانسته‌اند. (طبرسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۷؛ و علامه طباطبائی، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۳؛ و عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۳۲۹، شیر، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۱۷؛ و تبریزی، ۱۴۲۷ق، ج ۳، ص ۴۴۸) لکن در مقابل، گروهی دیگر - علاوه بر معصومین علیهم السلام - اهل علم از شیعه را نیز، از مصادیق اولی الامر دانسته‌اند. (سبزواری نجفی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۹۶؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۱، ص ۲۴۴؛ نجفی کاشف الغطاء، ۱۳۸۱ق، ج ۲، ص ۴۳؛ حائری حسینی، ۱۴۲۵ق، ص ۲۵۲؛ موسوی خمینی، بی‌تا، ص ۲۰) شاید وجه تعمیم اولی الامر به فقیه

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید، و رسول و کارداران خود را - که خدا و رسول علامت و معیار ولایت آنان را معین کرده - فرمان ببرید. پس اگر در چیزی اختلاف نظر داشتید، خدا و رسولش را محور قرار دهید اگر ایمان به خدا و روز قیامت دارید، چرا که این بهترین و نیکوترین رفتار است. ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يُسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ لِلشَّيْطَانِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ و چون از ناحیه کفار خبری از امن و یا خوف به این سست‌ایمان‌ها برسد آن را منتشر سازند، در حالی که اگر قبل از انتشار، آن را به اطلاع رسول و کارداران خویش رسانده، درستی و نادرستی آن را از آنان بخواهند، ایشان که قدرت استنباط دارند، حقیقت مطلب را فهمیده، به ایشان می‌گویند و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود جز مواردی انگشت‌شمار هر لحظه شیطان را پیروی می‌کردید.



جامع الشرایط، استدلال صاحب جواهر باشد. ایشان با استناد به توقیع شریف،^۱ بر این باور است که فقیهان جامع الشرایط در شمار اُولی الامری که واجب الإطاعة هستند، قرار می‌گیرند. (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۴۲۲) بنابراین همان‌طور که اطاعت از اُولی الامر واجب است، به همان میزان اطاعت از فقیه جامع الشرایطی که عهده‌دار منصب ولایت شده باشد نیز، واجب خواهد بود.

بسیاری از فقیهان شیعه (مانند اردبیلی (محقق)، بی‌تا، ص ۶۸۳؛ عاملی کرکی (محقق)، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۲۲۰؛ سیوری حلی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۳۷۶؛ حلی (علامه)، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۰۵؛ حسینی روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۵، ص ۲۴ - ۲۵. عمید زنجانی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۳۵۲؛ خمینی (امام)، ۱۴۲۶ق، ص ۱۹ به بعد و کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ص ۹۸) در بحث از جواز قضاوت در عصر غیبت و برای فقیهان جامع الشرایط به آیه ۵۹ سوره نساء تمسک کرده و شمول حکم در این آیه را مخصوص اطاعت از معصوم علیه السلام ندانسته‌اند. به عبارت دیگر، به استناد این آیه از حیث حکمرانی، مصداق حاکم و وجوب اطاعت از او را اعم از معصوم علیه السلام دانسته‌اند.

فخر المحققین در ایضاح الفوائد، فتوا به تمام‌بودن نماز مسافر تابع حکام جائز، داده است. در واقع، ایشان مسافرت‌پذیرندگان ولات جور را، سفر معصیت می‌داند. (فخر المحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۱۶۳) این فتوا نشان می‌دهد که اطاعت از ولات جور حرام بوده و کسی که در ذیل ولایت ولات جور به سفر می‌رود، سفرش سفر معصیت و نمازش در مسافرت، کامل خواهد بود.

از سوی دیگر، ایشان در بحث اجرای حدود، ضمن اینکه می‌پذیرد که در آن زمان امکان اجرای حدود بر اساس معیارهای دینی و شیعی امکان‌پذیر نیست، بر این باور است تا جایی که امکان آن وجود دارد، باید به اجرای آن همّت گماشت. سپس با بیان این فرض که اگر شرایط

۱. روایت به دو سند نقل شده است: در یک سند، شیخ صدوق از محمد بن عصام کلینی، محمد بن یعقوب کلینی و اسحاق بن یعقوب کلینی روایت را ذکر کرده است. (صدوق (شیخ)، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۴۸۴) و در سند دیگر، شیخ طوسی در الغیبه (ص ۲۹۱)، از جعفر بن محمد بن قولویه، و ابی غالب زراری و دیگران، و اینان همه از محمد بن یعقوب کلینی و وی از اسحاق بن یعقوب کلینی نقل روایت نموده است.

به اعتقاد ما روایت در هر دو سند، صحیح است. البته محمد بن عصام کلینی جرح و تعدیل ندارد؛ ولی مورد اعتماد و بلکه از مشایخ صدوق بوده و ایشان روایات متعددی را در امالی و دیگر کتاب‌هایش، از وی نقل کرده و او را مورد ترحم و ترضی قرار داده است. (ص ۲۷۷ و ۴۵۸) بنابراین بحث اصلی در مورد اسحاق بن یعقوب است که ایشان هم جرح و تعدیلی ندارد. وی را جدّ یا برادر کلینی معرفی کرده‌اند. (بروجردی، ۱۳۸۰ق، ص ۱۲۲؛ و سبحانی تبریزی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۷۷)؛ ولی بدون توجه به درستی یا نادرستی این نسبت نسبی، باید توجه داشت که راوی کسی است که در فضای تقیه شدید و با شناخت امام و نایب خاص ایشان، روایت را نقل می‌کند و این نیست جز اینکه خودش از شیعیان خاص است. این‌گونه نبوده که در آن زمان هر کسی به امام عصر علیه السلام و نایب خاص ایشان دسترسی داشته باشد و بداند نایب خاص حضرت کیست و یا از به دنیا آمدن آن حضرت آگاهی داشته باشد.



اجرای حدود و احکام اجتماعی - یعنی حکومت - در جامعه امکان‌پذیر شد، متولّی این امر، فقیهان جامع الشرایط خواهند بود. در این صورت بر مردم واجب است که آنان را اطاعت کنند و معصیت آنان، حرام خواهد بود (همان، ج ۱، ص ۳۹۹).

علامه در تذکره، مسأله وجوب اطاعت از امام را اجماع بین علمای شیعه ذکر می‌کند؛ بلکه بیان ایشان صراحت دارد که گستره اطاعت از امام - بر خلاف فقیهان سنی - در اندیشه فقیهان شیعه مطلق است:

«تجب طاعة الإمام عندنا وعند كل أحد أوجب نصب الإمام ما لم يخالف المشروع وهذا القيد يفتقر إليه غيرنا حيث جوّزوا إمامة الفاسق». (حلی، ۱۴۰۴ق، ج ۹، ص ۴۰۲)

این بیان نشانگر آن است که اولاً از دیدگاه علامه در نزد شیعه، امام منصوب فاسق نیست و بلکه معصوم یا عادل است؛ ثانیاً اطاعت از او واجب است؛ بنابراین، با فرض پذیرش ولایت فقیه، اطاعت از او به عنوان امام منصوب واجب خواهد بود.

در مسأله پرداخت زکات، مشهور فقیهان شیعه بر این باورند در صورتی که فقیه جامع الشرایط درخواست تحویل زکات به خودش را نماید، اطاعت از او واجب است. عمده استدلال بر این وجوب، نیابت فقیه جامع الشرایط از امام معصوم علیه السلام است. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵ق، ص ۴۲۵)؛ بلکه برخی در مقام توجیه این وجوب، اولویت فقیه از فرستاده خاص امام معصوم علیه السلام را مستند وجوب دانسته‌اند. در این نگرش فرستاده خاص فقط در مورد اخذ زکات وجوب اطاعت دارد؛ اما حق اطاعت برای فقیه به جهت نیابت از امام معصوم علیه السلام فراتر و گسترده‌تر است. (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۵، ص ۴۲۲)

استدلال مرحوم امام خمینی رضوان الله تعالی علیه بر حدیث شریف «اللهم ارحم خلفائی»، (ابن بابویه قمی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۴۲۰) مؤید این گفتار است. ایشان در مقام توضیح جایگاه خلیفه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، ضمن اینکه فقیه جامع الشرایط را از مصادیق خلیفه به شمار می‌آورد، تصریح می‌کنند که تمام شئونی که مخلوف عنه دارد، برای خلیفه نیز ثابت است:

۱. این روایت را شیخ صدوق در فقیه به صورت مرسل نقل کرده است؛ ولی بر اساس مبنای نگارنده در سلسله اسناد صدوق - مبنی بر اعتماد به شهادت عام صدوق بر وثاقت روات فقیه - روایت معتبر است. البته روایت به اسناد مختلف توسط صدوق نقل شده است (۱۳۷۶ش، ص ۱۸۰؛ ۱۳۷۷ش، ص ۳۷۵؛ و بی تا، ج ۲، ص ۳۷) علاوه بر این در کنار تعدّد روایت به اسناد مختلف، این روایت در کتاب صحیفة الرضا علیه السلام نیز آمده است که از جمله کتب معتبره شیعه به شمار می‌آید. (عامر الطائی، ۱۴۰۶ق، ص ۵۶) بنابراین حتی بر مبنای کسانی که در اعتماد به مراسلات صدوق سخت‌گیر هستند، به راحتی نمی‌توان روایت را تضعیف کرد.



«خلافت» همان جانشینی در تمام شئون نبوت است؛ و جمله «اللهم ارحم خلفائي» دست کم از جمله علی خلیفتی ندارد و معنی «خلافت» در آن، غیر معنی خلافت در دوم نیست». (موسوی خمینی (امام)، ولایت فقیه، ص ۶۵)

حتی کسانی که گستره خلیفه را در این روایت شریف به فقیه جامع الشرایط تعمیم نداده‌اند، در این گزاره که شأن خلیفه همان شأن مستخلف عنه است، ایرادی نگرفته‌اند. بنابراین همان حق اطاعتی که برای معصوم علیه السلام ثابت است، برای نائب و خلیفه او نیز، ثابت خواهد بود. بنابراین امام صادق علیه السلام مخالفت و نافرمانی از فقیه جامع الشرایطی که متصدی امر شده است را مخالفت و نافرمانی از خود امام علیه السلام و بلکه در حد شرک به خدای متعال بیان می‌دارد. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۶۷)^۱ یا در توقیع شریف، فقیه جامع الشرایط حجت بر مردم از

۱. «... فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَحَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ الرَّأْيِ عَلَيْنَا الرَّأْيُ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ».

از این روایت به مقبوله تعبیر شده است، و آن به جهت این است که:

الف) در سند روایت بر توثیق عمر بن حنظله از طرف دانشمندان رجال، نصی وارد نشده است.

ب) عدم توثیق داوود بن الحصین و قول به واقفی بودن وی.

البته از آنجا که فقها به مضمون آن عمل کرده‌اند، به آن اطلاق مقبوله کرده‌اند و همین عمل فقهاء را جابر ضعف سند قرار داده و استدلال به این روایت را بی‌اشکال دانسته‌اند. (علی صافی گلپایگانی، ۱۴۱۷ق، ص ۶۰). در عین حال به نظر می‌رسد که قول به صحیح بودن آن، خالی از وجه نیست؛ زیرا اولاً، در کتب اربعه، حدود هفتاد روایت از عمر بن حنظله نقل شده است. (خویی، بی‌تا، ج ۷، ص ۹۸) که راویان واقع در سلسله سندهایی که از عمر بن حنظله روایت نقل کرده‌اند حدود بیست و دو نفر هستند، و فقط یکی از آنها (مفضل بن صالح)، ضعفش ثابت است. در نتیجه، اطمینان راویان ثقه بر عمر بن حنظله خود نشانگر جلالت قدر و علو شأن ایشان است. (عاملی، ۱۴۲۱ق، ص ۳۵).

ثانیاً، در میان راویانی که از عمر بن حنظله نقل روایت کرده‌اند، چهار نفر از بزرگان وجود دارند که در شأن آنها گفته شده است: «أَجْمَعَتِ الْعَصَابَةُ عَلَى تَصْحِيحِ مَا يَصْحُ عَنْهُمْ» یعنی بزرگان دین بر این مطلب اتفاق نظر دارند که اگر سند روایت تا این چهار نفر صحیح بود، روایت صحیح است. این چهار نفر عبارتند از: زرارة بن اعین، عبدالله بن بکیر، صفوان بن یحیی، عبدالله بن مسکان. در بدبینانه‌ترین حالت، راویانی که مستقیماً این بزرگواران از آنان نقل روایت نموده و در عین حال تضعیف نشده باشند، وثاقتشان اثبات می‌شود.

ثالثاً، اگر چه شیخ طوسی، داوود بن حصین را واقفی معرفی کرده است (طوسی، ۱۴۲۷ق، ص ۳۳۶)؛ ولی نجاشی از وی تمجید کرده و او را ثقه و دارای مذهب صحیح معرفی نموده است (نجاشی، ۱۳۶۵ش، ص ۱۶۰) و از آنجا که نجاشی در ضبط و معرفی راویان احادیث، به عبارت دیگر علم رجال، قویتر از شیخ است، می‌توان ادعا کرد که قول وی مقدم است؛ چنان‌که قول محقق خویی در معجم رجال الاحادیث نیز مؤید این مدعاست. (خویی، بی‌تا، ج ۷، ص ۹۸)

رابعاً، در سلسله سند حدیث مورد بحث، صفوان بن یحیی که از اصحاب اجماع است، قرار دارد؛ بنابراین مدعا که بر فرض ثبوت وقف داوود بن الحصین، روایات منقول از وی در زمان وثاقتش نقل شده باشد، خالی از قوت نیست. به همین خاطر، اگر هم داود بن الحصین را ثقه ندانیم، باز هم از جهت وی خدشه‌ای برای استدلال به روایت وجود نخواهد داشت.



ناحیه امام عصر علیه السلام معرفی می‌شود. (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۲۹۱)

پذیرش امتداد اذن الهی به ولایت فقیه در عصر غیبت و انشعاب این ولایت از ولایت معصوم علیه السلام فارغ از گستره نیابت و ولایت - مقتضی آن است که میان شأن سیاسی ولیّ امر (فقیه جامع الشرایط) در عصر غیبت - مادامی که واجد شرائط علم، عدالت و مدیریت است - و امام معصوم علیه السلام در عصر حضور، تمایزی قائل نباشیم. بنابراین ولایت فقیه در عصر غیبت - از حیث وجوب اطاعت - همان ولایت معصوم علیه السلام است؛ مگر آنکه به دلیل خاص، گستره این ولایت در برخی مصادیق استثناء شده باشد. در این فرض، لوازم ولایت فقیه نیز همانند لوازم ولایت معصوم علیه السلام خواهد بود؛ یعنی همان‌طور که اطاعت از ولیّ امر معصوم واجب است، اطاعت از جانشین و نایب او نیز واجب خواهد بود.

۳. علم به خطای فقیه متصدی ولایت و اطاعت از او

نظر به مطالب پیشین، اگر ادعا نماییم که در وجوب اطاعت از فقیه جامع الشرایط (ولیّ امر در عصر غیبت) اختلافی میان علمای شیعه وجود ندارد، سخنی گزافه نگفته‌ایم. صرف احتمال خطا و عدم عصمت او، دلیل موجهی برای عدم اطاعت و عصیان از اوامر حکومتی ایشان محسوب نمی‌شود. بنابراین آن چیزی که می‌تواند مورد اختلاف قرار گیرد، وجوب و عدم آن در فرض علم مکلف به خطای ولیّ امر غیر معصوم است؛ بدین معنا که آیا علم و قطع هر یک از شهروندان جامعه به خطای ولیّ امر، حجیت و اعتبار داشته و مجوزی برای ترک اطاعت و عصیان از اوامر حکومتی ایشان خواهد بود؟ برای نمونه فرض کنیم که یک معلم، دانشجو و یا کاسب و تاجر، یقین پیدا می‌کند که ولیّ امر جامعه در صدور فلان حکم و دستور دچار اشتباه شده است، آیا برای او سرپیچی از دستورات وی جایز است؟ بررسی این فرض، کمتر مورد توجه فقیهان شیعه واقع شده و چنان‌که اشاره خواهد شد، بیشتر، خطای حاکم به عنوان قاضی را مورد بحث قرار داده‌اند. تعمیم بحث از خطای حاکم به عنوان ولیّ امر جامعه اسلامی، تنها در آثار برخی فقیهان معاصر مشاهده می‌شود.^۲

تحقیق مطلب اینکه دستورات صادر شده از ناحیه ولیّ امر می‌تواند گونه‌های متعددی داشته باشد؛ برخی از امور سابق بر الزام ولیّ امر، از مباحات تلقی می‌شوند. برای نمونه، سبقت خودروها از سمت چپ، تعیین حداکثر سرعت وسایل نقلیه در جاده، الزامات خاص ورود و

۱. «فَأَنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ».

۲. برای نمونه مراجعه کنید به: (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۵؛ و حسینی حائری، ۱۴۲۴ق، ص ۲۶۹ به بعد)



خروج از کشور اسلامی و مسائلی از این قبیل، به خودی خود الزامی ندارند؛ ولی در این گونه موارد، ولی امر با الزام مستقیم یا غیر مستقیم - مانند امضای قوانین مجلس - به مصداقی خاص، مانع هرج و مرج و اخلال نظم جامعه می‌شود. روشن است که لازمه ولایت، اداره و مدیریت جامعه است و مدیریت جامعه، مستلزم وضع احکام و قوانین الزام‌آور است.

بنابراین التزام به این گونه دستورات به جهت آنکه مقدمه حفظ نظام و منع هرج و مرج است، بر عموم شهروندان، الزام عرفی و شرعی ایجاد می‌کند. علم مکلف به خطای این گونه الزامات، صرفاً وجوب ارائه نظر مشورتی را برای او ایجاد می‌کند؛ اما در مواردی که عدم التزام به این گونه قوانین، منجر به هرج و مرج و یا اخلال نظام نشود، حکم به وجوب اطاعت - از این حیث که قوانین در این فرض ارشادی خواهند بود - محل تردید خواهد بود.

به بیان دیگر احتمال خطا در تصمیمات و دستورات حکومتی از سوی ولی امر و با وجود برخورداری وی از شرایط سه‌گانه مورد بحث، منتفی نیست. در این فرض، پیرامون احتمال خطا و اشتباه، دو فرض خطا در نصب کارگزاران و صدور احکام حکومتی متصور است؛ یعنی ممکن است فرد یا افراد جامعه بر این باور باشند که فرد منصوب، شرایط تصدی فلان منصب را ندارد؛ یا اینکه ولی امر در صدور فلان دستور حکومتی، دچار اشتباه شده و دستور او خلاف احکام شریعت مقدس اسلام است.

احتمال خطا در فرض نخست - بر خلاف فرض دوم - برای ولی امر معصوم نیز محتمل است. بنابراین در صورت آگاهی از خطای ولی امر در اعطای منصب به افراد فاقد صلاحیت، وظیفه مکلف در صورت علم به خطا، آگاه‌نمودن وی از عدم برخورداری فرد متصدی از شرایط اولیه تصدی منصب است. البته باید به این نکته توجه داشت که منشأ خطا در نصب کارگزاران یاد شده یا قضاوت بین دو طرف، متوجه معصوم علیه السلام نیست. در واقع، مصونیت معصوم علیه السلام از خطا، به معنای مصونیت کارگزاران و یا شهود و بینة مورد استدلال او از خطا و اشتباه نخواهد بود؛ بلکه بر معصوم واجب است که در مقام نصب کارگزاران حکومتی، ظواهر افراد را مورد توجه قرار دهد و در صدور حکم قضایی نیز بر اساس مدارک ظاهری دلالت‌کننده بر حقانیت و بینة فرد شاکی و متشاکی، حکم صادر نماید.

۱. اینکه افراد جامعه چگونه می‌توانند این گونه نظرات مشورتی را به متصدیان حکومتی ارائه دهند و راهکار دولت اسلامی برای دریافت این نوع دیدگاه‌های پیشنهادی چگونه باید باشد، موضوع محوری پژوهش حاضر نیست و تحقیقی جداگانه می‌طلبد.



به عبارت دیگر، حرمت تجسّس از باطن زندگی افراد، تکلیفی عام است که ولیّ امر جامعه اسلامی را نیز در بر می‌گیرد. بنابراین اگر وی بر اساس وظیفه، طبق ظاهر حال افراد حکمی را صادر نمود و بعد مشخص شد که واقعیت غیر از آن چیزی است که ظاهر اوّلیه آنان دلالت می‌کرده یا شهادت غیر واقع داده‌اند، آسیب به وجود آمده متوجه او نخواهد بود؛ بلکه در این حال، آنچه بر او واجب است عزل و یا مجازات فرد متخلّف است؛ چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به آن دسته از کارگزاران حکومتی که تخلفشان اثبات می‌شد، مانند منذر بن جارود (احمدی میانجی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۳۹۲) چنین می‌کردند.

طبیعی است که در فرض نصب کارگزاران حکومتی یا عمل بر اساس شهادت شهود، چنانچه سایر مکلفان از عدم کفایت منصوبان حکومتی یا شهود، مطلع باشند، بر آنان واجب است که واقعیت را بر ملا سازند؛ لکن این امر، غیر از عصیان و نافرمانی است؛ بلکه آنچه در این فرض انجام می‌شود، نصیحت و یاری امت نسبت به ولیّ امر خواهد بود؛ چنان‌که در جریان نصب عبدالله بن عباس به عنوان والی بصره از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام، آن حضرت تأکید داشتند که این انتصاب به جهت حسن ظاهری ایشان است و چنان‌که خلاف دستورات الهی رفتار نماید، بر مردم واجب است که به آن حضرت اطلاع دهند تا وی را عزل نماید. (مفید (شیخ)، ۱۴۱۳ق، ص ۴۲۰) و یا در مسأله عزل قیس بن سعد از فرمانداری مصر، حضرت بر اساس نظر برخی از خواص اصحاب و نزدیکانش وی را عزل نموده و محمد بن ابی‌بکر را به جای او منصوب نمودند. (تفّی، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۱۲۶-۱۳۷)

ولی احتمال خطا در فرض دوم که - امکان خطا در تصمیمات سیاسی و اجتماعی از جانب ولیّ امر غیر معصوم منتفی نیست - ممکن است برای برخی افراد جامعه - فارغ از جایگاه اجتماعی آنان - علم و یا یقین به وجود آید که ولیّ امر دچار خطا و اشتباه شده است؛ بلکه حتی در برخی از امور و تکالیف، دارای حکم شرعی الزام‌آور بوده و بلکه از مسلمات شریعت محسوب می‌شوند و ممکن است ولیّ امر جامعه بر خلاف حکم اوّلی این دسته از تکالیف، حکم دیگری صادر نماید. برای نمونه عمل واجبی، مانند حج را تعطیل نماید یا عمل مباحی، مانند استعمال تنباکو را حرام نماید. در این دو صورت، مدّعی تحقیق آن است که اطاعت از او حتی بر سایر فقیهان جامع شرایط که بالفعل متصدی منصب حکومتی نیستند نیز واجب خواهد بود.

البته بایسته دقت است که قول به وجوب اطاعت از حاکم اسلامی به گونه‌ای که گستره آن



حتی موارد قطع به خطا بودن تشخیص وی را شامل شود، یکی از مباحث مطرح در علم اصول - یعنی حجیت قطع - را به چالش می‌کشانند؛ زیرا بر اساس مبنای مشهور و بلکه عموم عالمان علم اصول، قطع، حجیت ذاتی دارد. به عبارت ساده‌تر، عالمان اصول - صرف نظر از این اختلاف که برخی حجیت را لازم ذاتی قطع و برخی آن را جزء ذات قطع می‌پندارند - اتفاق نظر دارند که قطع و یقین، حجت‌آفرین است. بر این اساس، حتی شرع مقدس نیز، نمی‌تواند مانع و سلب‌کننده این حجیت باشد؛ بلکه حتی مشهور از این نیز فراتر رفته و در مبحث قطع قطّاع (قطع روان‌شناختی)، نیز، قائل به حجیت و اعتبار قطع شده‌اند. بنابراین قول به وجوب اطاعت از ولی فقیه در فرض قطع، با این اصل اصولی در تضاد و تعارض خواهد بود. در عین حال مبنای اصولی بالا در بحث از وجوب تبعیت از قاضی، اصالت خویش را از دست داده است.

توضیح مطلب آنکه از دید فقیهان شیعه، تبعیت از حکم قضایی حاکم؛ یعنی قاضی جامع الشرایط، حتی بر دیگر فقیهان واجب است؛ و تنها در صورتی که یقین یا قطع معتبر - برآمده از خبر متواتر یا اجماع محصل - به خطای حاکم (قاضی) برای مکلف به وجود آید، این وجوب منتفی می‌شود. (خویی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۹۴؛ همو، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۹؛ سید رضا صدر، ۱۴۲۰ق، ص ۳۸۹؛ صافی گلپایگانی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۲۱۹؛ وحید خراسانی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۴؛ طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۴۸) دلیل بر این مدّعا آن است که ادله وجوب تبعیت - یعنی اجماع، عقل و روایات - (شیر، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۴۸) شامل مواردی که مکلف یقین برآمده از منابع معتبر به خطای حاکم داشته باشد، نمی‌شود. این بیان گر چه از حیث گستره اطاعت از ولی امر جامعه ساکت است؛ ولی فقیهان مذکور این مطلب را مسلم گرفته‌اند که قطع و علم برآمده از منابع غیر معتبر، مجوز نافرمانی از حکم قاضی نیست.

نظر به سخن پیش گفته، وجوب اطاعت از حکم قاضی به طریق اولی، وجوب اطاعت از فقیه متصدی منصب ولایت جامعه را - که جایگاه بالاتری برخوردار است - به دنبال خواهد داشت. به همین منظور، حتی در آن دسته از امور و تکالیف که دارای حکم شرعی الزام‌آور بوده - و بلکه از مسلمات شریعت محسوب می‌شوند - ممکن است ولی امر جامعه از ناحیه حکم حکومتی، بر خلاف حکم اولی این دسته از تکالیف، امر یا نهی‌ای را انشاء نماید. در این صورت، اگر چه ولی امر مخالف حکم اولی الهی دستوری را صادر نموده است، با این حال اطاعت از او حتی بر سایر فقیهان جامع الشرایط که بالفعل متصدی منصب حکومتی نیستند نیز واجب خواهد بود. دلیل بر این مدّعا را دست کم از دو ناحیه می‌توان مورد توجه قرار داد:



نخست: مستند حکم حکومتی همانند مستند عناوین ثانویه اضطرار، عسر و حرج و تراحم اهم و مهم اجتماعی است. تشخیص این حالات برای جامعه، بر عهده حاکم و سلطان جامعه است. گاهی مکلفان در احوال شخصی خود با مسأله تراحم تکالیف مواجه می‌شوند؛ برای نمونه در حالت عادی مصرف گوشت خوک یا خون و محرّماتی از این قبیل حرام است؛ ولی برای مکلف، حالت اضطرار به مصرف این نوع محرّمات به وجود می‌آید. فرض کنیم وی دچار نوعی بیماری شده است که راه درمان و زنده ماندن او، مصرف محرّمات یاد شده است. در این حال، امر دائر است بین تکلیف حرام که همان خوردن محرّمات است و تکلیف واجب که حفظ جان است. طبیعی است که مکلف در این وضعیت نمی‌تواند در مقام عمل هر دو را امتثال نماید؛ بنابراین تکلیف اهم؛ یعنی حفظ جان بر او منجز شده و تکلیف مهم موقتاً از فعلیت می‌افتد. همین حالت در باب تکالیف اجتماعی نیز به وجود می‌آید. گاهی امر بین حفظ نظام اجتماعی و سیاسی مسلمانان که بالاترین مصلحت‌هاست و ترک واجب، مثل تعطیلی حج یا امتثال حرام، مثل تخریب و تصرف مسجد یا منازل برخی از شهروندان، مردّد می‌شود.

در این وضعیت، تشخیص اینکه قوی‌ترین مصلحت‌ها کدام است، به عهده ولیّ امر جامعه اسلامی است. بنابراین چون سایر مکلفان، مخاطب این تکلیف نیستند، علم آنان به خطای ولیّ امر نیز، اعتباری نداشته و با وجود علم به خطا نیز موظف به اطاعت خواهند بود. به بیان ساده‌تر، علم ولیّ امر به مصلحت اقوای جامعه، بر علم سایر شهروندان حاکم خواهد بود.

شان ولیّ امر جامعه اسلامی در موارد بالا، منحصر به کشف حکم شرعی نیست تا نفوذ این دسته از احکام، محدود به عدم علم به خطای وی بوده و جنبه طریقیّت داشته باشد؛ بلکه اوامر صادر شده از ناحیه ایشان، وجوب موضوعی دارد. در واقع، ولیّ امر جامعه اسلامی در این موارد، اعمال ولایت می‌نماید. ولایتی که لازمه آن صدور امر و نهی است.

در گذشته، بیان نمودیم که چنین شأنی بر آمده از اذن الهی است؛ اذنی که در عصر حضور برای معصومین (علیهم‌السلام) و امتداد آن در عصر غیبت - به جهت اضطرار جامعه به وجود چنین دستوراتی - صرفاً برای نزدیک‌ترین افراد به معصومین (علیهم‌السلام)؛ یعنی اعلم از فقیهان جامع الشرایط جایز بوده و فعلیت می‌یابد.

دوم. دلالت آیه ۴۶ سوره انفال می‌تواند دلیل دوم بر تقدّم حکم و علم حاکم جامعه اسلامی (ولیّ امر)، نسبت به سایر مکلفان باشد؛ «وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ».



آیه بیانگر این مطلب است که شارع مقدس در کنار وجوب اطاعت از ولیّ امر، اصل منازعه را نیز تحریم کرده است. بنابراین نظر به اینکه اعتراض بر حکم حاکم و نافرمانی از او، به سبب منازعه با رکن جامعه، یعنی حاکم اسلامی، مصداق کامل و بارز منازعه و در مقابل اطاعت است؛ بنابراین به فرض اینکه بپذیریم نافرمانی در جایی که مکلف علم و یقین به اشتباه حاکم شرعی دارد، جایز باشد؛ دلیل حرمت منازعه، حاکم بر جواز اعتراض خواهد بود. بنابراین در فرضی که فرد یقین به خطا و اشتباه حاکم ندارد، وجوب اطاعت از او حاکم است و در فرضی که یقین به خطا دارد، حرمت منازعه، مقدّم و حاکم است.

توضیح مطلب آنکه به فرض اینکه وجوب تبعیت از علم و یقین یا قول به استحاله نفی حجیت از قطع و یقین را به صورت مطلق بپذیریم؛ در حوزه تکالیف اجتماعی، با وجوب اطاعت از اوامر ولیّ امر در تراحم و بلکه در تعارض خواهد بود. در این فرض، دلالت آیه ۴۶ سوره انفال باعث می‌شود دایره جواز و وجوب تبعیت از علم - به جایی که تنازع اجتماعی به وجود نمی‌آید - مقید شود. بنابراین در محلّ بحث ما، از آنجا که تعارض علم مکلف با علم و حکم ولیّ امر جامعه، به تنازع و تزلزل حیات و قوام نظام اجتماعی می‌انجامد، اعتبار و حجّت علم مکلف از اعتبار ساقط خواهد شد و با سقوط حجیت علم مکلف، وجوب تبعیت از اوامر ولیّ امر، هم‌چنان باقی خواهد بود.

نتیجه‌گیری

در عصر غیبت به جهت عدم دسترسی به معصوم علیه السلام، مشروعیت سیاسی؛ یعنی حق اطاعت، برای فقیه عادل ثابت بوده و فعلیت تصدی‌گری به صورت «الأعلم فالأعلم» خواهد بود. در این مشروعیت، تفاوتی میان معصوم علیه السلام و فقیه عادل وجود نداشته و ولایت سیاسی فقیه عادل همان ولایت سیاسی پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ زیرا نمی‌توان از یک سو ولایت و نیابت را برای فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت اثبات کرد و از سوی دیگر، حق اطاعت را از او سلب نمود. مسأله اطاعت از نایب امام معصوم علیه السلام، امتداد اطاعت از معصوم علیه السلام است. بنابراین در همه مواردی که به دلیل خاص، حوزه تصرّفات اجتماعی - و به تبع آن حق اطاعت - اختصاص به امام معصوم علیه السلام نداشته باشد، این حق در عصر غیبت برای نایب امام - یعنی فقیه جامع‌الشرایط - نیز ثابت خواهد بود.



فهرست منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه (صبحی صالح)
- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
۱. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۳ق)، من لایحضره الفقیه، قم: جامعه مدرسین.
 ۲. _____ (بی تا)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
 ۳. _____ (۱۳۹۵ق)، کمال الدین وتمام النعمة، چ دوم، تهران: اسلامیه.
 ۴. _____ (۱۳۷۶ش)، الأمالی، تهران: کتابچی.
 ۵. _____ (۱۳۷۷ش)، معانی الأخبار، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
 ۶. ابی جامع عاملی، علی بن حسین (۱۴۱۳ق)، الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، قم: دار القرآن الکریم.
 ۷. احمدی میانجی، علی (۱۴۲۶ق)، مکاتیب الانمة علیه السلام، قم: دار الحديث.
 ۸. اردبیلی (محقق)، احمد بن محمد (بی تا)، زبدة البیان فی أحكام القرآن، تهران: المكتبة الجعفرية.
 ۹. بروجردی، آقا حسین طباطبائی (۱۳۸۰ق)، زبدة المقال فی خمس الرسول و الاکل علیه السلام، قم: چاپخانه علمیه.
 ۱۰. تبریزی، جواد (۱۴۲۷ق)، تنقیح مبانی العروة، قم: دار الصديقة الشهيدة علیه السلام.
 ۱۱. ثقفی، ابراهیم بن محمد (۱۳۹۵ق)، الغارات، تهران: انجمن آثار ملی.
 ۱۲. حسینی شبر، سید علی (۱۳۸۳ق)، العمل الأتقی فی شرح العروة الوثقی، نجف: مطبعة النجف.
 ۱۳. حسینی حائری، سید کاظم (۱۴۲۴ق)، ولایة الأمر فی عصر الغیبة، قم: مجمع اندیشه اسلامی.
 ۱۴. _____ (۱۴۲۵ق)، المرجعية و القيادة، قم: دار التفسیر.
 ۱۵. حسینی روحانی، سید صادق (۱۴۱۲ق)، فقه الصادق علیه السلام، قم: دارالکتاب.
 ۱۶. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۰۴ق)، تذکرة الفقهاء، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
 ۱۷. _____ (۱۳۸۱ق)، رجال العلامة - خلاصة الاقوال فی معرفة احوال الرجال، نجف: المطبعة الحیدریة.
 ۱۸. _____ (بی تا)، تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة، مشهد: آل البيت علیهم السلام.
 ۱۹. حلی (فخر المحققین)، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق)، إیضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، قم: اسماعیلیان.
 ۲۰. خمینی (امام)، سید روح الله (۱۳۸۹ش)، صحیفه امام، تهران: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی.
 ۲۱. _____ (بی تا ب)، تحریر الوسيلة، قم: دارالعلم.
 ۲۲. _____ (بی تا الف)، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نظر آثار امام خمینی.
 ۲۳. _____ (۱۴۲۶ق)، الاجتهاد و التقليد، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
 ۲۴. خویی، سید ابو القاسم (۱۴۱۸ق)، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، قم: مؤسسه احیاء آثار امام خویی.
 ۲۵. _____ (۱۴۱۰ق)، منهاج الصالحین، قم: مدینه العلم.
 ۲۶. _____ (بی تا)، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرجال، بی جا: بی نا.



۲۷. سبزواری، محمد (۱۴۱۹ق)، ارشاد الأذهان إلى تفسير القرآن، لبنان: دار التعارف للمطبوعات.
۲۸. سبزواری، سید عبد الأعلى (۱۴۱۳ق)، مهذب الاحکام، قم: مؤسسة المنار.
۲۹. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۱۱ق)، نظام القضاء و الشهادة، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۳۰. سیوری حلی، مقداد بن عبدالله (۱۴۲۸ق)، كنز العرفان فی فقه القرآن، قم: مرتضوی.
۳۱. شبیری زنجانی، سید موسی (۱۴۱۹ق)، كتاب نکاح (زنجانی)، قم: مؤسسه پژوهشی رأی پرداز.
۳۲. شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی (۱۴۰۵ق)، رسائل الشریف المرتضی، قم: دار القرآن الکریم.
۳۳. صافی گلپایگانی، لطف الله (بی تا)، ضرورة الحکومه الاسلامیه او الولاية للفقهاء، بی جا: بی نا.
۳۴. صافی گلپایگانی، علی (۱۴۲۷ق)، ذخیره العقبی فی شرح العروة الوثقی، قم: گنج عرفان.
۳۵. _____ (۱۴۱۷ق)، الدلالة إلى من له الولاية، قم: مكتبة المعارف الاسلامية.
۳۶. صدر، سید رضا (۱۴۲۰ق)، الاجتهاد والتقليد، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۷. طباطبائی، محمدحسین (۱۳۹۰ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۳۸. طباطبائی، سید محمدکاظم (۱۴۱۸ق)، العروة الوثقی، تعلیق سید مصطفی خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۳۹. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۲ق)، جوامع الجامع، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
۴۰. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۲۷ق)، الرجال، قم: جامعه مدرسين.
۴۱. _____ (۱۴۱۱ق)، الغیبة، قم: دارالمعارف الاسلامیه.
۴۲. عامر الطائی، احمد (۱۴۱۱ق)، صحیفة الامام الرضا علیه السلام، قم: دارالمعارف.
۴۳. عاملی، علی بن حسین (۱۴۰۹ق)، رسائل المحقق الکرکی، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
۴۴. عاملی، سید جعفر مرتضی (۱۴۲۱ق)، ولاية الفقیه فی صحیحة عمر بن حنظلة، بیروت: دارالسیرة.
۴۵. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۴۲۱ق)، فقه سیاسی، تهران: امیرکبیر.
۴۶. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۷. مجلسی، محمدباقر (۱۴۲۰ق)، الوجیزة فی الرجال، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۴۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۵ق)، أنوار الفقاهة (کتاب البیع)، قم: مدرسه امام علی بن ابیطالب علیه السلام.
۴۹. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۵۰. نجفی کاشف الغطاء، علی (۱۳۸۱ق)، النور الساطع فی فقه النافع، نجف: مطبعة الآداب.
۵۱. نجفی کاشف الغطاء، حسن (۱۴۲۲ق)، أنوار الفقاهة (کتاب القضاء)، نجف: مؤسسه کاشف الغطاء.
۵۲. نجاشی، احمد بن علی (۱۳۶۵ش)، رجال النجاشی، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۵۳. وحید خراسانی، حسین (۱۴۲۸ق)، منهاج الصالحین، قم: مدرسه امام باقر علیه السلام.